



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۵/۰۵

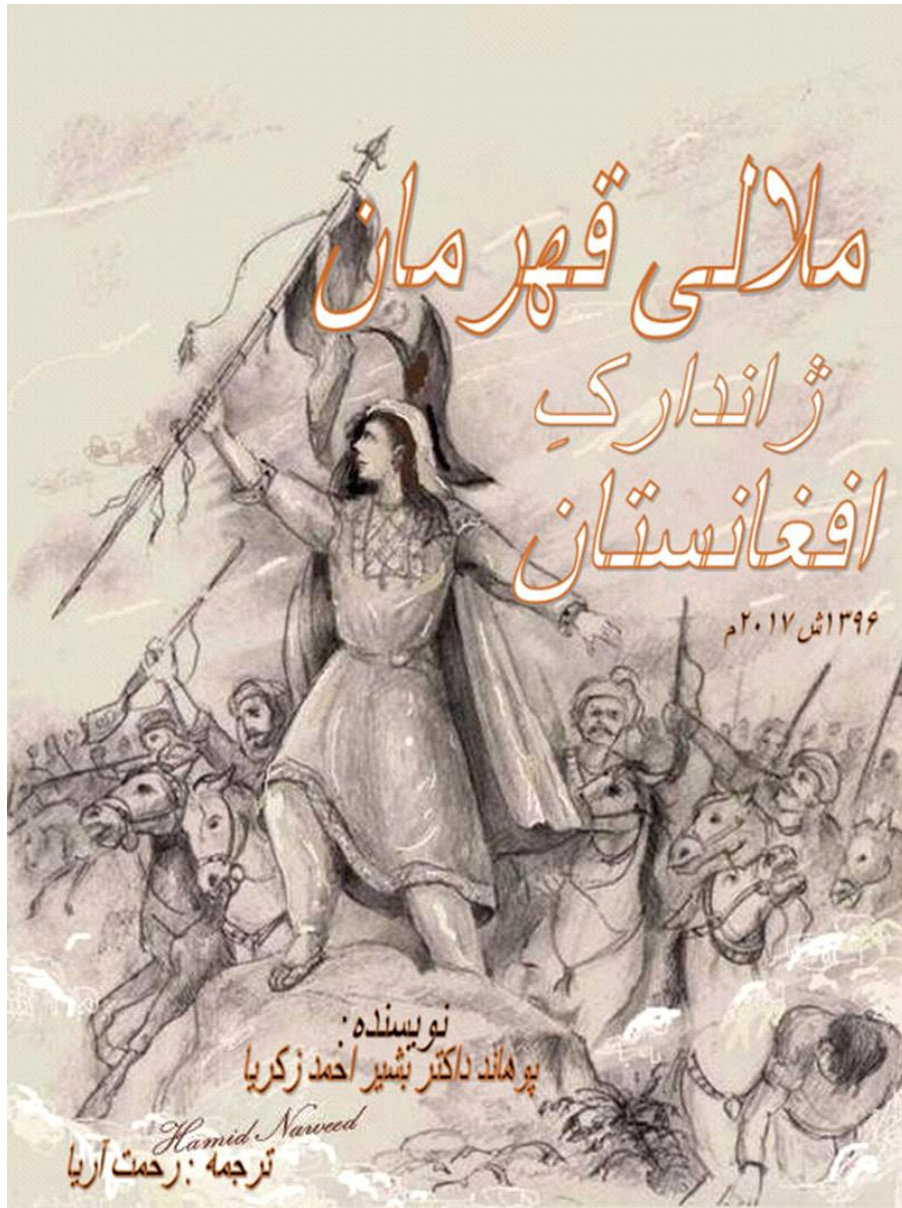


پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان
ناول تاریخی (قسمت چهارم بخش یازدهم)



د پانو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

قسمت چهارم

بخش یازدهم:

چند روز بعد تر آقای تکاساکی ما را به قبرستان آویما^۱ برد، اینجا محل یاد بود دو افسر جاپانی است که فرزندان جنرال مشهور لشکر شهنشاهی جاپان، جنرال نوگی اند و در جریان جنگهای زمینی روس - جاپان جانهای شانرا از دست داده بودند. حین باز دید از گورستان، آقای تکاساکی داستان عجیبی از جنرال نوگی بما حکایت کرد که باری گورنر تایوان بود. وی فرزند یک سمورای مشهور بود که با دختر سمورای دیگر عروسی کرده بود و بعد از جنگ اول سینو - جاپان در سال ۱۸۹۴م به شهرت خود رسیده بود، این همان نوگی بود که با لشکر روس در بندر آرتور در ظرف یکروز تصفیه حساب کرد. جالب تر اینکه نوگی در دوران جوانی خود درس ستراتیژی نظامی را در جرمنی خوانده بود.

نوگی بعد از تقاعدش بار دیگر توسط امپراتور میجی در سال ۱۹۰۴م فراخوانده شد تا فرمانده لشکر سوم را به عهده بگیرد و او را مؤظف ساخت تا بندر روسی آرتور را یکبار دیگر با آغاز نمودن جنگ روس- جاپان تسخیر نماید. به مجردیکه بار اول پایش به جنوبی ترین رأس زمین منچوریا خورد جنرال نوگی فرزند مهترش را در جنگ (نشان^۲) از دست داد. متأسفانه که حمله بر بندر آرتور به محاصره طولانی پنج ماهه لشکر نوگی مبدل شد و جان تقریباً ۷۱۰۰۰ جاپانی و ۸۹۰۰۰ روس را گرفت. کنسول عالی جنگ جاپان تصمیم گرفت تا او را از موقف قوماندانی اش ترخیص نماید. امپراتور میجی طی یک اقدام بی سابقه اش فرمان کنسول عالی جنگ جاپان را باطل ساخته و تقاضا نمود که جنرال نوگی علی الرغم دادن تلفات سنگین سربازانش باید موقف قوماندانی خود را حفظ کند. جنرال نوگی قبل از انجام آخرین حمله جنگی اش این سخنان مشهور را به سربازانش گفت :

همه تان تلاش نهایی تانرا به انجام رسانید. مشخصاً در این جنگ، تنها برای مرگ آماده بودن کافی نیست. آنچه از ما توقع میرود تا مصمم باشیم که در مرگ ناکام نمائیم.»

در روز های آخری شکست محاصره، روسها با قلت مهمات نظامی روبرو شدند. آنها جنگ شانرا با قنداق های تفنگ و شمشیر هایشان تا آخرین مرد شان دوام دادند. اواسط عصر روز بود که جاپانی ها راه شانرا بطرف تپه^۳ ۲۰۳ متری باز کردند و بر فراز آن بیرق جاپانی با نشان طلوع بامداد را به اهتزاز درآوردند. در بین کشته شدگان و میرندگان که چهار لا بر سر هم افتیده بودند آخرین فرزند نیمه جان جنرال نوگی هم بود. سقوط بندر آرتور و آخرین جنگ موکدن^۴، از جنرال نوگی قهرمان ساخت و با این، مرحله جنگ زمینی را به پایان رساند.

جنرال نوگی بعد از بازگشت به توکیو در ۱۹۰۵م، و حضور یابی به حضور امپراتور میجی، با قلب شکسته گریست و در جریان محاصره بندر آرتور بخاطر از دست دادن ۵۶۰۰۰ هزار تن سرباز جاپانی معذرت خواست. وی از امپراتور اجازه خواست تا بخاطر جبران آن دست به خود کشی بزند ولی امپراتور قاطعانه آنرا رد کرد. امپراتور برایش امر کرد تا هر زمانی که عمر برایش اجازه بدهد باید زنده بماند! شاید این فرمان امپراتور اشاره به رسم «جون شی»^۵ سمورای باشد که بعد از مرگ ارباب خود بمیرد. یک تاریخ نویس برتانوی یاد آور شده که جنرال نوگی مرسوکی^۶ از قبیله مرسوکی بالای افراد تحت فرمانده اش بهترین رسم و عنعنه سمورای جاپانی را قبولانده بود که گفته است؛

«طی جنگ روس - جاپان، رفتار و سلوک جاپانی ها در برابر زندانیان و چینایان ملکی احترام تمجید جهان را بدست آورد.»

بعد از جنگ به نوگی به لقب دنشاکو (بارون^۶) ارتقا یافت و برایش فرمان کاغذ پران طلائی اهداء شد.

1 - Aoyama Cemetery

2 - Battle of Nashan

3 - Battle of Mukden

4 - Junshi

5 - General Nogi Maresuke

6 - Danshaku (Baron)

جنرال نوگی مدیر مکتب هم سن و سالان و مربی ولیعهد هیروهِیتو^۷ شد. شاید جنرال نوگی کسی باشد که بالای شخصیت امپراتور جاپان اثرات مهم گزارده باشد.

جای تأسف است که فرصت دیدار با اوشان بر ایما میسر نه شد بخاطریکه نوگی بخاطر سفر تفریحی به تایوان رفته بود که باری گورنر تایوان بود.

بعد از اینکه از سفر جاپان به فیلادلفیا برگشتم، در تابستان سال ۱۹۱۲م در روزنامه نیویورک تایمز از خبر مرگ جنرال نوگی آگاهی یافتم. از قراین بر می آید که جنرال برای (جونشی^۸) (انتحار- م) آمادگی قبلی خود را گرفته بود. همان روزیکه جنازه امپراتور میجی از قصر برداشته شد و در امتداد راه از همان راهی عبور داده میشد که قلعه جنرال نوگی در آن موقعیت داشت، خانمش شیزوکو^۹ خواست که دیگر نمی خواهد بعد از دست دادن دو فرزند و حال با از دست دادن شوهر عزیزش زنده بماند. شیزوکی به جنرال نوگی گفت «اگر تو فرزند یک سمورای و پابند قانون سمورای استی، من هم کمتر از تو نیستم، من هم دختر سمورای یوجی سادانو^{۱۰} و پابند قانون سمورای استم. آه، نوگی مرسوکی ترا سوگند به عشق ما که اول مرا (به خودش اشاره کرد) بکش تا وفا به عهد نیاکان ما کرده باشیم!» هر دو حینیکه از قابهای کلکین اتاق آفتابی خود عبور جنازه امپراتور میجی را نظاره میکردند، «دنشاکو» نوگی شمشیر سمورای پدرش را از میان غلاف ابرشمین بیرون کشید و صاف و ساده آنرا در بدن خانمش داخل و به زندگی خانم محبوب و رفیق زندگی اش که برای سی و شش سال او را همراهی کرده بود خاتمه داد. بعد جنرال نوگی بدون تأمل و صبر خود را بالای نوک شمشیرش انداخت و شکم دریدن^{۱۱} (دل و روده در آوردن) خود را انجام داد.

ذهن من هم مثل اکثریت جاپانی ها با حالت ضد و نقیض مواجه شد، احساس تردید بین قطعیت مسلم و صلح آمیز عقیده و غایت‌مندی و فرجامی بودن چنان مرگی بمن دست داد که در برابر اضطراب با عدم اطمینان بر رنج وقفه ناپذیر همراه است. از قراین بر می آید که ملت جاپان هم در چنین احساسی منقسم شده است. یک‌عده این نوع انتحار را نشانه وفاداری و تصدیق قهرمانانه قانون سمورای می پندارند، که به عنوان بازگشت به ازمنه طلایی قدیم قلمداد میشود! اکثریت مردم این نوع انتحار را مایه خجالت میدانند، نا به هنجاری تاریخی دلالت بر آن می کند که جاپان تا به هنوز از رویکن^{۱۲} نه گذشته است، سنن باستانی را عقب گذاشته و به ساحل مدرنیته یا تجدد گرایی بشری رسیده است. ما که به مشیت الهی عشق و رحم ایمان داریم، هر نوع عمل انتحاری را بنا بر هر دلیلی که باشد یک عمل قطعاً غیر قابل قبول می پنداریم بخاطریکه این عمل اساسات اخلاقیات را زیر پا می گذارد، کسیکه نقطه آغازش تقدس و حرمت برگشت ناپذیر به حیات است نباید دست به چنین عملی بزند.

یکروز شهزاده ایوب خان از دگروال وایت، هیوم و تورن دلمر پرسید، «چقدر وقت دیگر باید انتظار بکشم تا به حضور اعلیحضرت امپراتور میجی شرفیاب شوم؟» من در آنجا بودم و شاهد همین رویداد بودم. رو های دگروال وایت و دگروال هگ بعد از همان تکبر و لافزنی اولی از شرم کاملاً زرد گشتند. دگروال هگ که نماینده سفیر برتانیه بود با تردید و بی میلی قدم فراتر گذاشت و گفت «حضرت همایونی، ما خیلی متأسف هستیم. بما گفته شده است که شرفیابی شما به حضور امپراتور در شرحنامه سفر شما به جاپان داخل نه شده بود. امکان دارد دگروال وایت بهتر تر بدانند بخاطریکه اوشان نماینده اعلیحضرت نایب السلطنه اند.» دگروال وایت که عرق های جبین خود را پاک میکرد، در حالیکه رویش از شرم سرخ گشته بود با صدای ملایم با فروتنی گفت «حضرت همایونی، متأسفانه که من پیرامون این موضوع در باره تصمیم نایب السلطنه پینتو محرم تصمیم شان نه بوده ام. متأسفم که شما تا برگشت ما به هندوستان منتظر بمانید تا سؤال شما را شخصاً به حضور اعلیحضرت «نایب السلطنه-م» راجع سازم.» ایوب خان با یک حرکت خاصه شهزادگان که حاکی از نارضایتی اش بود رویش را ناگهان دور داد و با اوقات تلخی به اتاقش قدم زده رفت. از همین وقت به بعد بود که شهزاده افغان تا ختم سفر بحری و برگشت تا کلکته کاملاً گوشه

7 - Hirohito

8 - Junshi

9 - Shizuko

10 - Yuji Sadano

11 - seppuku : نوعی از خود کشی تشریفاتی جاپانی است که از طریق شکم دریدن انجام میشود. این رسم سمورای جاپانی ها بود که اگر سمورای به دست دشمن می افتاد خود کشی میکرد. نوعی دیگرش اگر سمورای مرتکب خطای شدید و جدی شود به چنین عملی دست میزند. و این نشانه حفظ آبرو، شرف، ایمان و وفاداریست. در سال ۱۸۷۳م این نوع عمل از لحاظ قانونی منع شد ولی باز هم در میان نظامیان جاپان به عنوان حفظ شرافت خود همچنان ادامه یافت. در جنگ دوم جهانی بسیاری از سربازان اسیر شده بخاطر دست به انتحار زدند تا به تسلیمی مملکت شان به امریکا اعتراض کنند. - م

12 - Rubicon : نام یک دریا در ایتالیا است که به بحیره ادریاتیک می ریزد. - م

گیر و منزوی بود و با دگروال و ابیت خیلی کم گپ میزد. شهزاده اکثریت وقت خود را با همراهان افغان خود و من سپری میکرد. ما وقت خود را بالای صحبت های خورد و ریزه و بحث در مورد ادبیات، تاریخ و صوفیسم می گذرانیدیم. برداشت من از صحبت های شهزاده در باره صوفیسم آن بود که معلومات شان درین باره برایم خیلی آموزنده بود. چنین به نظر میرسد که صوفیسم نسبت به سایر کشور های اسلامی در افغانستان خیلی ترقی نموده و از قرن شانزدهم تا نهم از همین طریق در هندوستان منتشر شد. در افغانستان پنج مکتب (طریقت) صوفیسم وجود دارند. عمده ترین آن که شهزاده از آن پیروی میکرد طریقه نقشبندی شیخ احمد است که مقبره شان در سرهند در پنجاب هندوستان موقعیت دارد. وی به مجدد الف ثانی خیلی مشهور است که از تیره خلیفه دوم «حضرت» عمر «رض» می آید. آنها مثل اکثریت صوفی ها خود را پیرو طریقه عارفانه پیغمبر میدانند. و باور شان بر این حدیث پیغمبر استوار است که «کسیکه باطن خود را شناخت، خدا را خواهد شناخت.»، همه صوفی ها اساساً در صدد دریافت کردن راه و طرق جستجوی شناخت خداوند، حقیقت مطلق (وجود مطلق)، حقیقت راستین برای خود شان اند.

یکروز بعد از ظهر حینیکه کشتی ما در بحر هند به استقامت کلکته روان بود، در بحر غیر معمولاً آرام آفتاب در عقب ابر های پراکنده رو به پژمردن نهاده بود. دولفین ها در مسیر حرکت هر دو طرف کشتی بخاری ما را همراهی میکردند. ما هر یک در آرام چوکی های دراز و راحت خود خزیده بودیم و پیشخدمت ها برای ما چای عصریه، کیک و کلهج آورده بودند. شهزاده افغان در وضع خوب قرار داشتند. وی گفت که میخواهد یک داستان زیبای یکی از شعرای بزرگ صوفی را برایما حکایت کند. وی از جلال الدین «محمد» بلخی که در غرب بنام رومی یاد میشود نقل قولی را یاد آور شد که گفته بود

«عطار هفت شهر عشق را در نوردید، ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم»

شهزاده گفت، عطار نیشاپوری یکی از شعرای بزرگ صوفی مشرب بود که در کتاب خود «منطق الطیر» از «سیمرغ» یاد آور میشود، «سیمرغ یعنی به تعداد سی بال پرده، و سی بال پرده با هم یکجا میشوند تا مرغ اسرار آمیزی بنام «سیمرغ» را پیدا کنند. این سی بال پرده بعد از سفر طولانی شان با عبور از هفت شهر «طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر و فنا» سرانجام یک دریاچه را می یابند. زمانیکه آنها به اطراف دریاچه جمع میشوند در آن انعکاس تصاویر می خود را می بینند، همین سی بال مرغ خود را در یک تصویر اسرار آمیز «سیمرغ» می بینند، همان مرغی که آنها در صدد دریافت آن بودند. بعد دانستند که این مرغ معمایی سیمرغ به معنی سی بال مرغ است و هر کدام شان نماینده همان استعاره اسرار آمیز اند. در آغاز داستان شاعر تلویحاً از حدیث پیغمبر «اسلام» یاد آوری می کند «اطلب علم و لو کان فی الصین» (در صدد دانش باش حتی اگر در چین باشد) و اشاره است که دلالت بر علم اسرار آمیز شرق میکند.

ابتدای کار سیمرغ ای عجب
جلوه گر بگذشت بر چین نیمه شب
در میان چین فتاد از وی پری
لا جرم پر شور شد هر کشوری

اینک برای پی بردن به هفت شهر عشق عطار اصل شعر را از منطق الطیر اینجا می آورم که در متن انگلیسی نیست. «انتخاب مترجم»

چون گذشتی هفت وادی، درگه است هست وادی طلب آغاز کار پس سیم وادی است آن معرفت هست وادی پنجم توحید پاک هفتمین وادی فقر است و فنا در کشش افقی، روش گم گردت	گفت ما را هفت وادی در ره است وادی عشق است از آن پس بی کنار پس چهارم وادی استغنا صفت پس ششم وادی حیرت صعب ناک بعد از این روی روش نبود ترا گر بود یک قطره قلزم گردت
---	--

وادی اول: طلب

چون فرو آبی به وادی طلب چون نمائد هیچ معلومت بدست چون دل تو پاک گردد از صفات چون شود آن نور بر دل آشکار	پیشدت آید هر زمانی صد تعب دل بیاید پاک کرد از هرچ است تافتن گیرد ز حضرت نور ذات در دل تو یک طلب گردد هزار
--	--

وادی دوم: عشق

بعد از این وادی عشق آید پدید
کس در این وادی بجز آتش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود
گر ترا آن چشم غیبی باز شد
ور به چشم عقل بگشایی نظر
مرد کار افتاده باید عشق را

غرق آتش شد، کسی کانجا رسید
وانک آتش نیست، عیشش خوش باد
گرم رو، سوزنده و سرکش بود
با تو ذرات جهان همراز شد
عشق را هرگز نبینی پا و سر
مردم آزاده باید عشق را

وادی سوم: معرفت

بعد از آن بنماید پیش نظر
سیر هر کس تا کمال وی بود
معرفت زینجا تفاوت یافت ست
چون بتابد آفتاب معرفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش

معرفت را وادیی بی پا و سر
قرب هر کس حسب حال وی بود
این یکی محراب و آن بت یافت ست
از سپهر این ره عالی صفت
باز یابد در حقیقت صدر خویش

وادی چهارم: استغنا

بعد از این وادی استغنا بود
هفت دریا یک شهر اینجا بود
هشت جنت اینجا نیز مرده ای ست
هست موری را هم اینجا ای عجب
تا کلاغی را شود پر حوصله
گردین دریا هزاران جان فتاد

نه درد دعوی و نه معنی بود
هفت اختر یک شرر اینجا بود
هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای ست
هر نفس صد پیل اجری بی سبب
کس نماند زنده در صد قافله
شبندی در بحر بی پایان فتاد

وادی پنجم: توحید

بعد از این وادی توحید آیدت
روپها چون زین بیابان در کنند
گر بسی بینی عدد، گر اندکی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام
نیست آن یک کان احد آید ترا
چون برون است از احد وین از عدد
چون ازل گم شد، ابد هم جاویدان
چون همه هیچی بود هیچ این همه

منزل تفرید و تجرید آیدت
جمله سر از یک گریبان بر کنند
آن یکی باشد درین ره در یکی
آن یک اندر یک، یکی باشد تمام
زان یکی کان در عدد آید ترا
از ازل قطع نظر کن وز ابد
هر دو را کس هیچ ماند در میان
کی بود دو اصل جز هیچ این همه

وادی ششم: حیرت

بعد از این وادی حیرت آیدت
مرد حیران چون رسد این جایگاه
هر چه زد توحید بر جاننش رقم
گر بدو گویند مستی یا نه ای؟
در میانی؟ یا بیرونی از میان؟
فانی بی؟ یا باقی بی؟ یا هردو بی
گوید اصلاً می ندانم چیز من
عاشقم اما ندانم بر کی ام
لیکن از عشق ندانم آگهی

کار دایم درد و حسرت آیدت
در تحیر مانده و گم کرده راه
جمله گم گردد از او گم نیز هم
نیستی گویی که هستی یا نه ای
برکناری؟ یا نهانی؟ یا عیان؟
یا نه هر دو تویی یا نه تویی
وان ندانم هم، ندانم نیز من
نه مسلمانم نه کافر، پس چی ام
هم دلی پر عشق دارم هم تهی

وادی هفتم: فقر و فنا

بعد از این وادی فقرست و فنا
صد هزاران سایه جاوید تو
هر دو عالم نقش آن دریاست بس
هر که در دریای گل گم بوده شد
گم شدن اول قدم، زین پس چه بود؟
عود و هیزم چون به آتش در شوند
این به صورت هر دو یکسان باشدت
گر، پلیدی گم شود در بحر کل
لیک اگر پاکی در این دریا بود
نبود او و او بود، چون باشد این

کی بود اینجا سخن گفتن روا
گم شده بینی ز یک خورشید تو
هر که گوید نیست این سوداست بس
دایماً گم بوده آسوده شد
لاجرم دیگر قدم را کس نبود
هر دو بر یک جای خاکستر شوند
در صفت فرق فراوان باشدت
در صفات خود فرماند به دل
او چو نبود در میان زیبا بود
از خیال عقل بیرون باشد این

با رسیدن ما به لنگرگاه کلکته یکبار دیگر برایما خوش آمدید شاهانه گفته شد ولی فاقد آن شور و گرمی بود که حین خدا حافظی «به جاپان» به ما داده شده بود. وزیر نایب السلطنه در امور دولت به استقبال ما آمده بود و ما را به مهمانسرای نایب السلطنه که در جوار قصر مجلل او موقعیت داشت رساند. من برای چند هفته با شهزاده افغان تا زمانی باقی ماندم تا یک کشتی بخاری امریکا مرا به مأمتم فیلادلفیا واپس رساند.

ادامه دارد